

داستان ۱ جلسه ۱ (ترم ۲)

" پیرمرد و قرص "

وقتی چراغ قرمز بود، هری بدون متوقف کردن ماشینش برای یه لحظه، به ماشین دیگه ای زد. هری پرید بیرون و به سمتش رفت. یه پیرمرد مریض توی اون ماشین بود که به هری گفت " هی پسر، میخوای منو بکشی؟! " هری گفت " خیلی متاسفم ". هری یه جعبه کوچیک از ماشینش آورد بیرون و گفت " یکی از این بخور تا بهتر بشی ". اون به پیرمرد یه قرص داد. پیرمرد دوباره ازش خواست. بعدش لبخند زد و به هری گفت " مرسی. الان خیلی بهترم. " هری گفت " خوبه ولی میخوام اینجا بشینم و منتظر پلیس باشم. پیرمرد گفت " لطفا برو ، چون جونمو نجات دادی میبخشمت ". هری یه دکتر بود.

“ The old man and pill ”

When traffic-lights were red, Harry, without stopping his car for a moment, hit another car. Harry jumped out and went to it. There was an ill old man in the car that said to Harry, "hey boy, you want to kill me?!". Harry answered, "I'm very sorry." He took an small box out of his car and said , "eat one of these to feel better." He gave the man a pill. The old man asked it again. Then he smiled and said to Harry, "Thank you. I feel much better now. Harry said, "It is good but I want to sit here and wait for the police." The old man said "Please go, you saved my life and because of it, I excuse you". Harry was a doctor.